

چهار سکناس

یک معجزه

سرهنک
احمد اشرفی
رئیس دفتر تحقیقات
کاربردی فرماندهی
انتظامی استان اصفهان

سکناس سوم

کمی به ساعت ۷ صبح مانده بود که از طریق بی سیم واژگونی یک دستگاه سمند در گردنه کوهین ۷۰ کیلومتری جاده قدیم قزوین - رشت به من اطلاع داده شد. در کمترین زمان ممکن همراه با واحد گشت پلیس راه و تیم امداد در محل حاضر شدند. مرد مجروحی که خودش را پدر خانواده معرفی می‌کرد در برانکارد خوابیده بود و با وجود شدت جراحات و دردی که داشت حاضر نبود محل حادثه را ترک کند و ناامیدانه نظاره‌گر عملیات نجات خانواده‌اش بود. من همراه تیم پزشکی شیب تند را به سمت خودرو رفتم و دیدم که دختر و همسر مرد و حتی پسر او که در لحظات نخست تصادف نیز زنده بود همگی فوت کرده‌اند. در همین حال که به دلیل زجر پدر در بالا رفتن جانفرسا از دره و درگذشت تمام اعضای خانواده‌اش ناراحت بودم، ناگهان صدای بسیار ضعیف گریه نوزادی توجه مرا به خود جلب کرد.

سکناس اول

در یکی از شب‌های پاییز سال ۱۳۸۲ خانواده‌ای چهار نفره با یک دستگاه خودروی سمند از تهران به سمت یکی از شهرهای شمالی در حال حرکت بودند. ساعت از نیمه شب گذشته بود و پدر خانواده در چشم‌های خود احساس سنگینی می‌کرد. مادر خانواده که متوجه خواب‌آلودگی همسرش شد شروع به صحبت با او کرد و خواست در یک استراحتگاه کمی توقف کنند اما دختر ۱۵ ساله خانواده، با این توجیه که چیز زیادی تا مقصد نمانده، پدر را از استراحت منصرف و به ادامه مسیر راضی کرد.

پسر ۲۰ ساله خانواده بی‌آن‌که متوجه صحبت‌های آنها باشد، آسوده روی صندلی عقب در حال چرت زدن بود. پس از گذشت زمانی کوتاه، حرف‌های مادر و دختر تمام و باز سکوت در خودرو حاکم شد و سنگینی خواب نیز دوباره به پلک‌های راننده بازگشت.

سرانجام آنچه نباید می‌شد، شد و خواب بر راننده خواب‌آلود غلبه کرد و در یکی از پیچ‌های تند جاده، خودرو با سرعت از قسمتی که هیچ گاردریل یا حفاظی نداشت از مسیر

خارج و به قعر دره پرتاب شد. زمانی که این

اتفاق رخ داد جاده بسیار خلوت بود

و هیچ خودروی دیگری در حال عبور

نبود تا شاهد ماجرا باشد و

به فریاد حادثه‌دیدگان

بشتابد. خودرو پس از

خارج شدن از مسیر،

چند بار در شیب تند

کنار جاده روی سقف

غلطید و سرانجام در

یک دره پر دار و درخت، در

عمق ۴۰ متری نسبت

به جاده، در تاریکی

شب مخفی شد.

سکناس چهارم

سراسیمه خود را به پدر خانواده رساندم و از او پرسیدم آیا به غیر از شما، نوزادی هم داخل خودرو بوده یا خیر؟ وقتی جواب منفی او را شنیدم، دچار حیرت شدم که این صدای گریه از کجای می‌تواند باشد. به همراه چند نفر از همکاران و عوامل امداد به طرف خودرو برگشتیم. صدا، بسیار ضعیف بود و از فاصله دور به گوش می‌رسید و گاهی نیز قطع می‌شد و ما را دچار سرگردانی می‌کرد.

هوای مه گرفته و بوته‌های بلند و انبوه، دامنه دید ما را کم کرده بود و ما به زحمت به سمت صدا پیش رفتیم تا این که به صحنه عجیبی برخورد کردیم. تقریباً در فاصله ۲۰۰ متری از خودروی سمند واژگون شده، یک دستگاه سواری پیکان هم از جاده، خارج و در میان بوته‌های بلند به درختی برخورد کرده بود. ما اولین نفراتی بودیم که با راهنمایی صدای گریه به آن سو کشانده و از حادثه مطلع شده بودیم و اگر حضور مادر صحنه تصادف اول نبود شاید تا مدت‌ها هیچ‌کس از حادثه‌ای که برای سواری پیکان اتفاق افتاده بود مطلع نمی‌شد.

به طرف پیکان که به شدت خسارت دیده بود شتافتیم و در آنجا با صحنه دردناکی مواجه شدیم. یک زن و مرد جوان که ظاهراً پدر و مادر کودک بودند در اثر تصادف فوت کرده بودند. مادر که لخته‌های خون تمام صورتش را قرمز کرده بود، همچنان نوزادش را محکم در آغوش داشت. گویی همین مراقبت و مهر مادری بود که جان نوزاد را در این تصادف مهیب نجات داد.

امدادگران اورژانس می‌گفتند با توجه به وضعیت جنازه‌ها و نیز بی‌رمقی و ضعف نوزاد که یک پسر حدود یک ساله بود به نظر می‌رسد این تصادف حداقل یک روز پیش اتفاق افتاده است. ساعتی بعد در حالی که آفتاب کمی بالا آمده بود، عملیات نجات به اتمام رسید و پس از انتقال اجساد به پزشکی قانونی و نوزاد به بیمارستان، با کمک همکاران کلانتری و از طریق یافتن آدرس و شماره تماس مالک خودروی پیکان، توانستیم موضوع را به بستگان زوج فوت شده اطلاع دهیم. پس از حضور آنها در پاسگاه متوجه شدیم زن و مرد جوان دو شب قبل از تهران به مقصد شمال حرکت کرده بودند و همه فکر می‌کردند آنها در سفر هستند. به این ترتیب از آنجاکه خودروی پیکان پس از سقوط به دره، در میان درختچه‌ها و بوته‌ها مدفون و پنهان شده بود، اگر راننده سمند نجات پیدا نمی‌کرد و خود را با آن مشقت به بالای دره و کنار جاده نمی‌کشاند و اگر آن صدای ضعیف گریه در آن لحظه به گوش ما نمی‌رسید آن نوزاد، اکنون زنده نبود.

سکناس دوم

ساعتی بعد، پدر خانواده در حالی که تمام سر و بدنش خون‌آلود بود و به شدت احساس درد می‌کرد به هوش آمد. اولین چیزی که به گوش پدر رسید صدای ناله‌های پسرش بود. مرد به سختی سرش را به اطراف چرخاند اما صحنه وحشتناکی را که دید نمی‌توانست باور کند. در اثر ضربات ناشی از واژگونی، شیار بزرگی در سر همسرش ایجاد شده و پیکر بی‌جان او غرق در خون بود.

مرد دانست که همسرش در دم فوت شده است. راننده به سختی پشت سرش را نگاه کرد. پیکر بی‌جان و خون‌آلود دخترش نیز روی صندلی عقب افتاده بود و فریادهای ملتمسانه پدر را بی‌پاسخ گذاشت. ولی پسر خانواده گرچه دچار شکستگی‌های متعدد در گردن و کمر شده بود و نمی‌توانست تکان بخورد، ولی زنده بود و از ضجه‌هایش معلوم بود که شديدا درد می‌کشد.

پدر سعی کرد خودش را به هر زحمتی که شده از خودروی مچاله شده بیرون بکشد ولی چون هر دو پایش شکسته بود از شدت درد نتوانست.

به این فکر افتاد که با تلفن همراهش درخواست کمک کند ولی از بخت بد در آن نقطه دور افتاده، امکان ارتباط وجود نداشت؛ تنها راه چاره انتظار کشیدن برای رسیدن کمک است، ولی بعد از کمی انتظار، فهمید اگر همین شرایط ادامه پیدا کند و پسرش هر چه زودتر به بیمارستان نرسد، ممکن است او هم به علت شدت جراحات از دنیا برود.

به همین دلیل از دستانش کمک گرفت و با تحمل دردی شدید، خود را با سختی تمام از خودرو بیرون کشید و سعی کرد با وجود شکستگی پاهایش به صورت سینه‌خیز و تنها با کمک دست‌هایش خود را از دره بالا بکشد.

در آن تاریکی و پس از چند ساعت تلاش زجرآور بالاخره مرد توانست خود را به بالای دره و به کنار جاده بکشانند. تازه سپیده دمیده و هوا هنوز تاریک و روشن بود که راننده یک خودروی سواری متوجه مرد مجروحی شد که در کنار جاده خود را روی زمین می‌کشد و کمک می‌طلبد. راننده برای کمک به او توقف کرد و همین که از جریان تصادف آگاه شد بلافاصله حرکت کرد و در اولین نقطه‌ای که تماس با تلفن همراه مقدور بود، پلیس را در جریان گذاشت.